

تبعات تاریخی

آثار گم شده ابو الفضل بیهقی

بقلم آقای سعیدی

۱

کتابی که امروز در میان ما بنام تاریخ بیهقی معروفست يك قسمت از کتاب بسیار بزرگست که آنرا بنامهای مختلف خوانده‌اند، حاج خلیفه در کشف الظنون آنرا بنام «جامع التواریخ ابو الفضل بیهقی» ثبت کرده و جای دیگر «جامع فی تاریخ سبکتکین ابو الفضل بیهقی» نام برده. ابو الحسن بیهقی در تاریخ بیهقی يك جا آنرا «تاریخ آل محمود» و جای دیگر «تاریخ ناصری» نام نهاده. مؤلف روضة الصفا آنرا «تاریخ آل سبکتکین» خوانده است، ظاهراً مجموع مجلدات سی گانه این کتاب با اسم جامع التواریخ یا تاریخ آل سبکتکین خوانده می‌شده و هر يك از قسمت‌های آن نیز نامی داشته است. قسمت نخستین تاریخ ناصری و قسمت دوم تاریخ یمینی یا مقامات محمودی و قسمت سوم (قسمت موجود) تاریخ مسعودی خوانده می‌شده و از نااهای قسمت بعد مطلقاً خبری به ما نرسیده است. این کتاب بزرگ را بیهقی در سال ۴۰۸ آغاز کرده و وقایع سلطنت غزنویان را از سال ۴۰۹ ضبط کرده و بنا بر گفته ابو الحسن بیهقی تا آغاز پادشاهی (اول ایام) سلطان ابراهیم یعنی تا سال ۴۵۱ رسانده است یعنی این سی مجلد شامل وقایع ۴۲ سال بوده است: چهار مجلد اول شامل تاریخ ناصری و تاریخ یمینی بوده و مجلدات پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم همان قسمت موجود یا تاریخ مسعودی است که معلوم نیست چیزی از میان اوراق آن افتاده یا همان نسخه اصل به ما رسیده است زیرا که در باره‌ای جاها رشته مطالب گسته مینماید. بنا بر گفته ابو الحسن بیهقی که این کتاب در سی مجلد بوده است باید گفت که مجلدات بیست گانه آخر آن یعنی از مجلد یازدهم تا سی نیز از میان رفته و چون تا آغاز پادشاهی ابراهیم بن مسعود می‌رسیده است آن بیست مجلد گم شده شامل تاریخ سلطنت پنج پادشاه یعنی مودود و مسعود دوم و ابو الحسن علی و عبد الرشید و فرخزاد بوده است و وقایع نوزده سال یعنی از ۴۳۲ تا ۴۵۱ را در بر داشته. تاریخ مسعودی آن چنانکه به ما رسیده ناتمام است و پیاپی سلطنت مسعود بن محمود نمی‌انجامد لکنه بوقایع سال ۴۳۲ منتهی میشود و يك سال از پیاپی پادشاهی مسعود را ندارد و معلوم

نیست که این یک سال بازمانده همان مجلد دهم بوده است یا مجلدی و مجلداتی جداگانه را فرامی گرفته، پس ممکن است که تاریخ مودود از مجلد یازدهم آغاز نمی شده و یک یا چند مجلد دیگر جزو تاریخ مسعودی بوده باشد. اما نباید تصور کرد که مجلدات بیست گانه که از میان رفته همه بزرگی و ببط این پنج مجلد که امروز بدست ماست بوده است زیرا که واضح است مطالب را بمناسبت تجزیه و انفکاک تاریخی از یکدیگر جدا میکرده و مجلدات جداگانه از آن میساخته است و نه بمناسبت کثرت حجم و طول مندرجات، چنانکه میبینیم وقایع مفصل زمان سبکتکین و محمود در آنکه البته میبایست چند برابر وقایع سلطنت مسعود باشد در چهار مجلد گنجانیده و وقایع زمان مسعود را در پنج مجلد یا بیشتر جای داده است.

گذشته از جامع التواریخ یا تاریخ آل سبکتکین ابوالفضل بیهقی دو تألیف دیگر نیز داشته است: نخست کتابی با نام «زینة الكتاب» که ابوالحسن بیهقی نام میبرد و گوید «در آن فن مثل آن کتاب نیست» و ظاهراً چنانکه از اسم آن و از تعریف ابوالحسن بیهقی برمیآید این کتابی بوده است در فن انشاء و دیدری که از آن بجز این ذکر ابوالحسن بیهقی مطلقاً خبری بهمانرسیده. دوم کتاب دیگری بوده است که قسمت های معتناء به از آن در کتابهای دیگر نقل کرده اند و ظاهراً نام درست آن «مقامات بونصر مشکان» بوده و پس از این ذکر از آن خواهد آمد.

از مجلدات گذشته تاریخ آل سبکتکین و از مقامات بونصر مشکان در کتابها مطالبی یا قسمت هایی عیناً نقل کرده اند و این سطور برای آنست که آن قسمت ها جداگانه درین صحایف گرد آید و الا در احوال و آثار ابوالفضل بیهقی مباحث بسیار شده و بهترین مقالاتی که درین باب انتشار یافته سه مقاله بقلم آقای دکتر رضا زاده شفق در شماره ۱۲ سال ۱۱ مجله ارمنان و در شماره اول و دوم سال ۱۲ همان مجله و یک مقاله بقلم فاضل آقای عباس اقبال در شماره اول سال ۱۳ همان مجله انتشار یافته است و با آن مقالات از تکرار جزئیات احوال و آثار وی بی نیازم. پیش از آنکه باصل مطلب اندرآیم دو نکته نیز لازم بود که در آغاز این بحث بیفزایم: نخست دو قسمت از تاریخ بیهقی تألیف امام ابوالحسن بیهقی است یکی در احوال این مورخ بزرگ و دیگر در بیان تاریخ آل سبکتکین که چون تاکنون جائی چاپ نشده ضرور بود که درین صحایف ثبت کرده آید.

امام ابوالحسن بیهقی در تاریخ بیهق (نسخه لندن ص ۱۳۳) یک جا گوید:
 «خواجه ابوالفضل البیهقی که دبیر سلطان محمود بن سبکتکین بود استاد صنعت
 و مستولی بر مناکب و غوارب براعت، تاریخ آل محمود ساخته است بیارسی، زیادت ازسی
 مجلد، بعضی در کتب خانه سرخس بود و بعضی در کتب خانه مدرسه خاتون مهد عراق
 رحمها الله بنیسا بور.»

جای دیگر (نسخه لندن ص ۱۰۲ a تا ص ۱۰۴ a) در ترجمه حال او گوید:
 «الشیخ ابوالفضل محمد بن حسین الکاتب البیهقی، او دبیر سلطان محمود بود،
 بنیات ابونصر بن مشکان و دبیر سلطان محمد بن محمود بود و دبیر سلطان مسعود،
 آنگاه دبیر سلطان مردود و آنگاه دبیر سلطان فرخزاد، چون مدت مملکت سلطان
 فرخزاد منقطع شد از او اختیار کرد و بقصانف مشغول گشت و مولد اودیه حارتاباد بوده
 است و از تصانیف او کتاب زینة الکتاب است و در آن فن مثل آن کتاب نیست و تاریخ
 ناصری از اول سبکتکین تا اول ایام سلطان ابراهیم روز بروز را تاریخ ایشان بیان
 کرده است و آن همانا سی مجلد منصف زیادت باشد، از آن مجلدی چند در کتابخانه
 سرخس دیدم و مجلدی چند در کتابخانه مهد عراق رحمهما الله و مجلدی چند در دست
 هر کسی و تمام ندیدم و با فصاحت و بلاغت، احادیث بسیار سماع داشته است
 خواجه ابوالفضل گوید در سنه اربع مائه در نیشابور شصت و هفت نوبت برف افتاد آنگاه
 سید ابوالبرکات العلوی الجوری بمن نامه نوشت و آن قحط که در سنه احدی
 و اربعمائه افتاد در نیشابور ازین سبب بود که غله را آفت رسید از سرما و این قحط در
 خراسان و عراق عام بود و در نیشابور و نواحی آن سخت تر، آنچه بحساب آمد که در
 نیشابور هلاک شده بود از خلابی صد و هفت هزار و کسری خلق بود، چنانکه ابونصر-
 العینی در کتاب بیمنی بیارد. گوید جمه گورها باز کردند و استخوانها دیرینه مردگان
 بکار بردند و بجائی رسید حال که مادران و پدران فرزندان را بخوردند و امام ابوسعید
 خرقوشی در تاریخ خویش اثبات کند که هر روز از محله وی زیادت از چهارصد مرده
 بگورستان نقل افتادی و این قحط نبود که طعام عزیز نبود، بلکه علت جوع کبابی بود که بر
 خلق مستولی شده بود. در کتاب بیمنی بیارد که در این ایام طبخی بود که در بازار
 چندین من نان بردگان نهادی که کس نخردی و هفده من نان بدانگی بود و مردم
 بیشتر چندان که طعام می خوردند سیر نمی شدند و چون غلات در رسید در سنه اتنی
 و اربعمائه آن علت آفت آن نماند و چراجه ابوالفضل البیهقی گوید بنیابور حاکم
 سلطان را نقد ذخیره نهادن این شرکت حسنی بود و ذخیره سلطان
 و ذخیره نهادن از این طرف رعایت مالک است و تضاع و عقد ساختن آن در رعایا
 بود و خدمتکار سلطان درجه و رتبت دارد میان رعیت و بیان سلطان، از رعیت برتر
 بود و از سلطان فروتر، بساطان مانند کسی نباید کرد در نقد ذخیره نهادن و رعیت
 مانند کسی نباید جست در ضیاع و دستنلات ساختن. اندر خدمت سلطان. سرسومی

قناعت باید کرد و از آن خرجی بردفقی می کرد و جاه و نفاذ امر و خرجی متوسط از خدمت سلاطین بیش طمع نباید داشت و بدین جاه کسب دنیا نباید کرد تا بماند ، که اگر جاه را سبب کسب دنیا سازد هم جاه زایل شود هم مال و روا بود که جان را آفت رسد و هر کجا که دارالملك بود باید که آن کس را سرای معمور بود تا بر سر دعیت نزول نیاید کرد و اگر هر جای که پادشاه آنجا نشیند و آنجا شود کوسفندی چند دارد مصلحت بود ، که هر که کوسفند ندارد در خدمت سلطان در مروت و ضیافت بر وی بسته باشد و اگر تواند چنان سازد که خرج وی از مرسوم زیادت آید تا هم مروت بود هم دهم آفت و امانت برزد در گفتن و نوشتن تا از سیاست و عزل ایمن بود و اگر این جاه خویش در اغاثت ضعفا و اعانت مجاویب صرف کند رکنی از ارکان سعادت آخرت حاصل کرده باشد ، بدین وجه هم در دنیا بی آفت بود هم در عقبی امیدوی فسیح بود برحمت حق تعالی و او را از اجزه مهرزنی قاضی در غزنی حبس فرمود و بعد از آن طفل برار که غلام گریخته محمودیان بود ملك غزنی بدست گرفت و سلطان عبدالرشید را بکشت و خدم ملوک را باقلعه فرستاد و از آن جمله یکی ابوالفضل بیهقی بود پس اندک مایه روزگار بر آمد که طفل برار بر دست نوشتن زوین دار کشته آمد و مدت استیلای وی پنجاه و هفت روز بیش نبود و ملک با محمودیان افتاد و برو لی نعمت بیرون آمدن مبارک نیاید و مدت درازمهات ندهد و توفی الشیخ ابوالفضل محمد بن الحسین البیهقی الکاتب فی صفر سنة سبعین و اربع مائة . »

خاورشناس شهید روسی بار تولد در نقل مطالب این قسمت از تاریخ بیهقی در ترجمه ابوالفضل بیهقی در دایرة المعارف اسلام خطائی شگفت کرده و آن اینست که در جمله «ازجبهه مهرزنی قاضی در غزنی حبس فرمود» ترکیب «مهرزنی» را بضم میم و سکون راء خوانده و اسم فعل از مهرزن گرفته و بمعنی مهر ساز و سوند ساز یا کاغذ ساز ترجمه کرده و حال آنکه میبایست بفتح میم و کسر راء و بیاء مجهول بخواند یعنی بسبب نداشتن مهریه زنی که طلاق داده است. نکته دوم نیز که گفتن آن لازم بود اینست که یک تن دیگر از بزرگان بیهقی بوده است بکنیه ابوالفضل که نزدیک بصد سال پس از ابوالفضل بیهقی مورخ معروف میزیسته و شعر پارسی میگفته و در حق وی امام ابوالحسن بیهقی گوید:

« ازبای ناحیت بوده است قریب عهدست و در روزگار من بود و او را اشعار بسیار است » و از اینجاسخت پیداست که در قرن ششم میزیسته ، این ابوالفضل بیهقی شاعر پارسی زبان را بعضی با ابوالفضل بیهقی مورخ و دبیر اشتباه کرده اند و حال آنکه از ابوالفضل مورخ جز شعر تازی دیگر چیزی روایت نکرده اند و این قطعه شعر ابوالفضل دوم را که

ابوالحسن بیهقی نقل کرده و ابیات سوم و چهارم آن در بعضی سفینه‌ها نیز دیده می‌شود
بخطا بنام ابوالفضل بیهقی مورخ آورده‌اند:

هر زمان بازم همی جنگ و جدل با سر شود تازیم هجر او رخسار من اصفر شود
یار من از خویر وئی گر بر آید شب بیام در زمان از نورروی او جهان انور شود
وربختند آن بت شیرین لب سیمین عذار دامن او از لب شیرینش پر شکر شود
هر که او اندر خلافتش یک نفس زد بی خلاف آن نفس در حلق او بران تراز خنجر شود
آن مبارک پی که گر او بر نهد بر خاک پای خاک زیر پای او از همتش عنبر شود

اما از آثار گمشده ابوالفضل بیهقی آنچه بدست ما رسیده بچهار قسمت است: نخست
از تاریخ ناصری که در سلطنت سبکتکین نوشته و قسمت اول تاریخ آل سبکتکین بوده است؛ دوم
از تاریخ یمینی که در سلطنت محمود بن سبکتکین نوشته و قسمت دوم آن کتاب بوده است؛
سوم از قسمت‌های آخر کتاب که پس از تاریخ مسعودی که امروز بدستست می‌آمده و در سلطنت
جانشینان مسعود بن محمود بوده است. چهارم از کتاب مقامات بونصر مشکان و در این صحایف
هر چه تا کنون بدست آمده است بهمین ترتیب ثبت میشود:

۱) تاریخ ناصری

قسمت اول از تاریخ آل سبکتکین ظاهراً تاریخ ناصری نام داشته و این نام بمناسبت
لقب سبکتکین بوده که ناصر الدین لقب یافته است و دلیل بر اینکه نام آن تاریخ ناصری بوده اینست که
سدیدالدین محمد عوفی در جوامع الحکایات و لوامع الروایات و لباب الالباب و ابو عمر منهاج
الدین عثمان بن سراج الدین جوزجانی در طبقات ناصری که مطالبی از آن نقل کرده اند آن
کتاب را بنام تاریخ ناصری خوانده‌اند.

محمد عوفی در جوامع الحکایات دو حکایت از تاریخ ناصری آورده است بدینقرار:

۱ - در باب بیست و یکم از قسم اول:

«در تاریخ ناصری آورده است که امیر سبکتکین پیش از ولادت محمود خوابی دیده
بود که سه بازگرفتی دورها کردی و یکی را بردستی گرفتی. این خواب را از مغرب تعبیر پرسید.
تعبیر کرد که ترا سه فرزند شود، دو بمیرد و یکی بزید و عالمی را بگیرد و همچنین بود که امیر
سبکتکین را پیش از ولادت محمود دو پسر آمد. یکی را حسین نام کرد و دیگری را حسن و هر

دو در اندک مدت وفات کردند و در شب پنجشنبه دهم محرم سنهٔ احدی و سئین و ثلثمائه امیر سبکتکین خفته بود. خوابی دید که از میان آتشدان او درختی برآمد و آن درخت بالیدن گرفت و چنان بلند شد که تمامت خانه او بپوشید و در اطراف جهان آمد که همه جهان را سایه کرد. چون امیر سبکتکین از خواب بیدار شد با خود اندیشید که دولتی بزرگ خواهد بود و در این اندیشه بود که یکی از خادمان درآمد و گفت خدای تعالی ترا پسری داد. سبکتکین شاد شد و پسر را محمود نام کرد و اثر ولادت او در عالم پدید آمد و آن اثر چنان بود که در قصبه‌ای از هند بت‌خانه‌ای بود و بتی کرده بودند بر صورت نخجیر و آنرا مرصع کرده و آن بت‌خانه در کنار دریانها ده بودند و همان ساعت که سلطان محمود از مادر بوجود آمد آن بت‌خانه بشکست و دیوارهای آن درآب افتاد و آن بت‌نگونسا رشد و هندوان از آن عظیم بترسیدند و اندیشمند گشتند و بنزدیک رای آمدند و گفتند ای وای مسلمانان را در حضرت خود جای دادی و ایشان را گذاشتی تا در میانه ما دین خود آشکار کردند و این اثر سحر ایشانست، رای آن جماعت مسلمانان را که در آن خطه بودند بخواند و ایشان را تهدید کرد که شما را در جناح امان وظل معدلت خود جای داده‌ام و شما سحر کردید ثابت‌خانهٔ ما خراب شد و مسلمانان متحیر شدند عالمی بود در میان ایشان، آن عالم گفت: ای پادشاه تورای عادل و عاقلی و آنچه بر ما افترا کرده آمده‌است ما از آن مبرا ایم و سحر و جادوی در دین ما حرامست و نشاید و اگر مسلمانی سحر کند از دین بیرون آید و ما بسبب آن و غیر آن هرگز از دین خود بیرون نمی‌آئیم و ما پیوسته قرآن خوانیم و نامهای بزرگ خدای عز و جل بر زبان رانیم تا جادویی بر ما کار نکند و کافران در آن معنی غلو کردند تا منجمی بود، مررای را گفت دست از این مسلمانان بردارید که این کار زمینی نیست و کار آسمانیست و دوش از مادر فرزندی متولد شده است که از روی طالع و قرانات و اتصالات کواکب چنان روشن میشود که ملک تو بردست او زیر و زبر شود و تمامت هندوستان بگیرد و بتخانه‌ها را خراب کند و این مسلمانان را در آن جرمی نیست، رای گفت هر چند چنین است اما چون این کلمه گفتید باید که از ولایت من بیرون روید و شما را یک هفته زمان دادم تا معاملات خود با آخر رسانید و بروید و بعد از یک هفته هر کرا بیابم سیاست کنم. پس آن مسلمانان بغزین آمدند و حال بت‌خانه بامیز باز گفتند. تاریخ نوشتند گفتند شب عاشورا بود. پس محمود بکار مستظهر شد و مدت اندک آن خواب را اثر پدید آمد و رایت ولایت محمود بالا گرفت و بت‌خانهها خراب شد و بتان مقهور گشتند. »

۲ - در باب هفتم از قسم دوم:

«آورده اند در تاریخ ناصری که در اوایل حال ناصرالدین سبکتکین بنده ای بود يك سراسب بیش نداشت و در نیشابور بود، همه روز بصره را بیرون رفتی و شکار کردی. روزی در صحرا طواف میکرد، ناگاه آهوئی بایچه دید در آن صحرا. اسب برانگیخت، آهو بتك از پیش او بیرون رفت، اما بچه آهورا بتك اسب بگرفت و دست و پای او بست و در پیش زمین گرفت. چون پاره ای راه رفت مادر آن آهو بچه را دید که بر عقب او می آمد. دانست که از بهر آهو بره میاید. با خود اندیشه کرد که مرا ازین آهو بره چه خواهد آمد، بیچاره مادر او در عقب من میاید، اگر چه صید حلالست، اما مادر او جانی دارد. پس رحمت و شفقت او را باعث آمد بر آنکه این آهو بره را بیاید گذاشت. پس او را رها کرد تا با مادر برفت و آن آهو باز پس مینگریست و سبکتکین در شهر آمد. آن شب بخت، رسول صلی الله علیه و آله و سلم را بنحو اب دید که او را گفت: ای سبکتکین از آن مرحمت و شفقت که در حق آن بیچاره کردی و آن ضعیف را ترحم نمودی در حضرت عزت قربتی یافتی. تو پادشاه اولو الامر خواهی بود، باید که بایندگان خدای همان شفقت بجای آری، تا ملک و دولت ترا ثباتی بود، امیر سبکتکین از آنوقت باز باستظهاری تمام روی بکار آورد و آن يك شفقت سبب آن همه دولت گشت.»

همین حکایت در تاریخ مسعودی که اکنون بدستست نیز آمده (چاپ طهران ص ۲۰۰-۲۰۱ و چاپ کلکته ص ۲۳۸-۲۴۰) و معلوم نیست که بیهقی آنرا یکبار در تاریخ ناصری ثبت کرده و بار دیگر در تاریخ مسعودی آورده است یا اینکه تنها در تاریخ مسعودی آورده و مراد عوفی از تاریخ ناصری همین مجلدات که امروز بدستست نیز هست. بهر حال شکی نیست که بیهقی قسمتی از تاریخ سبکتکین را نوشته است، چنانکه خود در تاریخ مسعودی (ص ۸۹ چاپ طهران و ۱۰۳ چاپ کلکته) گوید: «آن افاضل که تاریخ امیر عادل سبکتکین را رحمه الله برانند از ابتدای کودکی وی تا آنگاه که بسرای الپتکین افتاد حاجب بزرگ و سپاه سالار سامانیان و کارهای درشت که بروی بگذشت تا آنگاه که درجه امارت غزنین یافت و در آن عز گزشته شد و کار بامیر محمود رسید، چنانکه نبشته اند و شرح داده و من نیز تا آخر عمرش نبشتم و آنچه برایشان بود کرده اند و آنچه مرا دست داد بمقدار دانش خویش نیز کردم...»

منهاج سراج نیز در طبقات ناصری دو مطلب از همین تاریخ ناصری گرفته است :
 يك جا گوید : « امام ابو الفضل محمد بن الحسين بیهقی رحمه الله در تاریخ ناصری
 از سلطان سعید محمود طیب الله سر اه چنین روایت میکند که او ز پدر خود امیر سبکتکین
 شنید که پدر سبکتکین را قرا بجمک گفتندی و ناهش جوق بود و غوغا را بترکی بجمک خوانند
 و معنی قرا بجمک سیاه غوغا باشد؛ هر جا که ترکان بترکستان نام او بشنیدندی از پیش او هزیمت
 شدند از جلادت و شجاعت او .»

جای دیگر گوید . « امام ابو الفضل بیهقی می آرد که نصر حاجی مردی بازرگان بود ،
 در عهد امارت عبدالملك نوح سامانی سبکتکین را بخرد و ببخارا برد ، چون آثار کیاست و
 جلادت در ناصیه او ظاهر بود او را الپتکین امیر حاجب بخرد و در خدمت الپتکین بطخارستان
 رفت ، وقتی که ایالت طخارستان حواله او شد امیر سبکتکین در خدمت او بود . چون الپتکین
 بعد از حوادث ایام بغزنین آمد و ممالک زاوولستان فتح کرد و غزنین از دست امیر انوک بیرون
 کرد و امیر الپتکین بعد از هشت سال بر حمت حق پیوست پسر او اسحق بجای پدر نشست و با
 انوک مصاف کرد و هزیمت افتاد و ببخارا رفت ، بخدمت امیر منصور نوح ، تا ایشان را مدد
 فرمود ، تا باز آمد و غزنین بگرفت و بعد از يك سال اسحق در گذشت . بلکاتکین را که مهتر
 ترکان بود با مارت بنشانند و او مردی عادل و متقی بود و از مبارزان جهان ، دو سال در امارت
 بود در گذشت و امیر سبکتکین بخدمت او بود و بعد از بلکاتکین امیر پیری با مارت نشست
 و او مردی مفسد عظیم بود ، جماعتی از غزنین بنزدیک ابو علی انوک چیزی بنوشتند و او را
 استدعا کردند ابو علی انوک پسر شاه کابل را بمدد آورد . چون در حد چرخ رسیدند امیر سبکتکین
 با پایا صد ترک برایشان زد و ایشان را بشکست و خلق بسیار را بکشت و اسیر کرد و ده پیل بگرفت
 و بغزنین آورد . چون چنین فتحی بردست او بر آمده همگان از فساد پیری سیر آمده بودند با اتفاق امیر
 سبکتکین را با مارت غزنین بنشانند در بیست و هفتم ماه شعبان سنه ست و ستین و ثلثمائه ،
 روز جمعه از بالای قلعه با چتر لعل و علمها بجمعه آمد و آن عمارت و پادشاهی بروی قرار گرفت
 و از غزنین لشکر با طرف برد ، پس زمین داور و زمین قصدار و با میان و جمله طخارستان و
 غور در ضبط آورد و از جانب هند چیپال را با فیلان بسیار و حشم انبوه بشکست و بغرا خان کاشغر
 را از خاندان سامانیان دفع کرد و ببلخ آمد و امیر بخارا را بتخت باز فرستاد .